

جهانی شدن و چالش‌های فراروی هویت ملی در کشورهای در حال توسعه

عنایت‌اله یزدانی^۱ - نادر مروتی^۲

تاریخ دریافت: ۹۰/۲/۲۵

تاریخ تصویب: ۹۰/۵/۲۹

چکیده

امروزه جهان در معرض بزرگترین تغییرات تاریخ بشر قرار گرفته است؛ تغییراتی سریع که فرصت زیادی را برای فرهنگ‌سازی، هنجاری‌شدن، هویت‌یابی و انطباق با شرایط اجتماعی فراهم نمی‌سازد. تغییرات به قدری سریع است که به قول بوردیو، فرد فرصت تعامل فکری و ذهنی را با آنها ندارد. در واقع فرایند جهانی‌شدن که از آن به فشرده شدن زمان و مکان تعبیر شده می‌تواند فرهنگ‌های سنتی را در معرض تهدید قرار دهد و موجب اشاعه‌ی ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگ جهانی شود. همین امر سبب تغییرات شگرفی در عرصه‌های مختلف از جمله در گونه‌های جمعی هویت افراد (مخصوصاً هویت ملی به‌عنوان فراگیرترین سطح هویت جمعی) شده است. با تأمل در تبیین‌هایی که در تئوری‌های مرتبط با جهانی شدن شکل

۱. دانشیار و عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان (yazden2006@yahoo.com)

۲. کارشناس ارشد برنامه‌ریزی توسعه‌ی منطقه‌ای دانشگاه علامه طباطبائی (morovati.nader@gmail.com)

گرفته‌اند، شاهد چالش‌ها و فرصت‌های ایجاد شده‌ای هستیم که جهانی‌شدن عرضه می‌دارد. در این راه، مهم حفظ سطوح مختلف هویت شهروندان در تعامل سازنده با جهان بیرون و استفاده از فرصت‌های جهانی از جمله فناوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی است، نه ستیزه‌جویی و مقابله با آن. پیوست کشورهای کمتر توسعه یافته و در حال توسعه به پروسه‌ی جهانی‌شدن به معنای «غربی شدن» و یا از دست دادن و رها کردن هرگونه هویت در اساس و بنیان نیست، بلکه به معنای پذیرش آن همچون پدیده‌ای بحرانی در مسیر پرنوسان حرکت جهانی و به معنای خروج از زیست تک روانه است.

واژه‌های کلیدی: جهانی شدن، هویت، ملیت، هویت ملی، کشورهای در حال توسعه.

مقدمه

پیوسته در طول تاریخ همواره سوال در مورد کیستی و هویت افراد و ملت‌ها یکی از پرسش‌های اساسی بشر بوده است. هویت امروزه به‌عنوان یکی از مهمترین موارد چالش برانگیز در میان اندیشمندان می‌باشد.

شکل‌گیری ارتباطات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... بین جوامع توسعه یافته (مدرن) و در حال توسعه (سنتی)، سبب انتقال ارزش‌ها و هنجارهای رایج در جوامع مدرن به جوامع سنتی شده که همین امر تغییرات فرهنگی بسیاری را در جوامع سنتی به دنبال داشته است. ورود این ارزش‌ها و هنجارها در بسیاری از موارد سبب شده که افراد در تصمیم‌گیری‌های خود در مورد شیوه‌ی زندگی‌شان دچار تناقض شوند. به این معنی که تحولات سریع اجتماعی و فرهنگی، هویت و شخصیت ساکنان جوامع سنتی را دچار بی‌ثباتی کرده، به‌گونه‌ای که او نمی‌داند کیست و باید چه هدفی را در زندگی خود دنبال کند. به‌عبارت دیگر این سرگشتگی در کشورهای در حال توسعه به این دلیل نمود یافته است که این کشورها تا چندی پیش دارای ارزش‌ها، هنجارها و نگرش‌های بومی بوده‌اند،

اما در برخورد با مظاهر فرهنگی اجتماعی جوامع مدرن، دچار نوعی تناقض و بحران هویتی به معنای غربی آن شده‌اند.

در دهکده‌ی جهانی، هرچه فرایند جهانی شدن پرشتاب‌تر و شدیدتر باشد، بازسازی فضا و زمان، نفوذپذیر ساختن مرزها و تخریب فضاهای فرهنگی - اجتماعی نسبتاً بسته، هویت‌سازی سنتی را بسیار دشوار می‌سازد. بنابراین نوعی بحران هویت و معنا شکل می‌گیرد که عبور از آن مستلزم بازسازی هویت است؛ در نتیجه موضوع تحول در ساختار اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... و نیز شکل‌گیری نظام جدیدی از ارزش‌ها و هنجارها، نگرانی‌ها و تردیدهای بسیاری را در صاحب‌نظران اجتماعی در مورد جایگاه شخصیتی و رفتاری افراد و زندگی اجتماعی آنها به وجود آورده است. امروزه خطر تضعیف هویت ملی در میان شهروندان و در نتیجه عدم تمایل به ایفای نقش فعالی در فرآیندهای اجتماعی و ملی به یکی از معضلات برنامه‌ریزی توسعه‌ی اجتماعی به‌خصوص در سطح کشورهای در حال توسعه بدل شده است. به همین خاطر سوال اصلی این مقاله آن است که جهانی شدن چه تأثیری بر هویت ملی در کشورهای در حال توسعه گذاشته است و چگونه آن را با چالش روبرو کرده است؟ هدف مقاله پاسخ به این سوال است. در این میان بررسی اهمیت فرایند جهانی شدن و تأثیر و تأثر آن در رابطه با هویت ملی و دامنه‌ی تأثیرگذاری آن بر این لایه‌ی هویتی می‌تواند راهگشای تبدیل کردن تهدید به فرصت در روابط و تجددخواهی‌ها باشد.

مفهوم‌شناسی هویت

هویت در اصل «هو هویت» به معنی اتحاد به ذات است؛ اتحاد به ذات معنی اتصاف و شناخته شدن، یکی بودن موصوف با صفات اصلی و جوهری مورد نظر است. زمانی که از هویت پدیده‌ای سخن به میان می‌آید، باید آن سخن طوری باشد که نشان دهد پدیده‌ی مزبور به راستی گویای هیأت و ماهیت وجودی خویش است (علی‌الطایبی، ۱۳۷۹: ۳۴).

در فلسفه، مفهوم هویت با مفهوم ماهیت در رابطه است. ماهیت به چستی و حقیقت ذاتی یک شیء اشاره دارد. ماهیت چیزی است که جواب «ما» حقیقیه «چیست؟» گفته شود و پرسش از گوهر اشیاء است. بنابراین بر حقیقت شیء و آنچه که به شیئیت شیء بدان است، اطلاق می‌شود (معین، ۱۳۷۱: ۳۷۴۳).

در فرهنگ لغت «معین» آمده است که: «هویت» یعنی آنچه که باعث تشخیص فرد می‌شود؛ از این مفهوم پیداست که هویت، حقیقت و چستی و هستی را می‌رساند. واژه‌ی Identity به معنای «هویت» ریشه در زبان لاتین دارد و دارای دو معنای اصلی است:

معنای اول آن بیانگر مفهوم تشابه مطلق است و معنای دوم آن به مفهوم تمایز است که با مرور زمان، سازگاری و تداوم را فرض می‌گیرد؛ بنابراین مفهوم هویت (به معنای اصطلاحی آن) میان اشیاء و افراد دو نسبت محتمل را برقرار می‌سازد: از یک طرف شباهت و از طرف دیگر تفاوت (جنکیز، ۱۳۸۱: ۵).

مفهوم هویت در منابع جامعه‌شناختی امروزی تعریف دقیق‌تری پیدا کرده است. در فرهنگ جامعه‌شناسی «بلک ول» به معنی پنداشت نسبتاً پایدار فرد از کیستی و چستی خود در ارتباط با افراد و گروه‌های دیگر تعریف شده که از طریق تعاملات اجتماعی فرد با دیگران در فرایند اجتماعی شدن تکوین می‌یابد (جانسون، ۱۹۹۷).

هویت اجتماعی، به ساده‌ترین بیان، تعریفی است که افراد بر مبنای عضویت در گروه‌های اجتماعی از خویشتن دارند (براون، ۱۹۸۱: ۷۷۱).

صاحب‌نظران بزرگ جامعه‌شناسی معاصر نظیر هابرماس، گیدنز، الکساندر و... سعی کرده‌اند مفهوم هویت را از تنگنای دیدگاه‌های تقلیل‌گرایانه و مباحث ایدئولوژیک برهانند. هابرماس رفع مسأله‌ی سیطره‌ی عقلانیت ابزاری را در گرو گسترش حوزه‌ی عمومی لازم برای گفت و گوی آزاد خردمندان در جهت رشد عقلانیت ارتباطی و دستیابی به نوعی

وفاق تفاهمی بر سر اصول و قواعد جمعی عام می‌داند که به نوبه‌ی خود زمینه‌ساز شکل‌گیری نوعی هویت جمعی عام اقناعی در سطح جهانی است (هابرماس، ۱۳۸۰: ۶۷).

گیدنز هم بر این اعتقاد است که با کاهش نفوذ سنت و توسعه‌ی مدرنیته همراه با تفکیک و انسجام اجتماعی، امکان تحقق هویت‌های جمعی چندگانه و آزادی افراد در انتخاب آگاهانه و خردمندانه‌ی آنها پدید می‌آید (همان: ۸۰).

جفری الکساندر هم که موضوع هویت جمعی عام را در ضمن بحث از مفهوم جامعه‌ی مدنی مطرح کرده است، ضمن اشاره به موانع اقتصادی، دینی، سیاسی، جنسیتی، قومی، نژادی و طبقاتی جامعه‌ی مدنی و هویت جمعی عام، بر ضرورت رهاسازی این مفاهیم از موضع‌گیری‌های ارزشی تأکید می‌ورزد. او صراحت، صداقت، کرامت، دوستی، خردورزی و ... را برای تعاملات منجر به شکل‌گیری جامعه‌ی مدنی و هویت جمعی عام ضروری می‌داند (همان: ۱۹).

هویت و ملیت

واژه‌ی ملت ترجمه‌ای است از واژه‌ی Nation که در زبان‌های اروپایی از ریشه‌ی لاتین Natio و Nascere به معنی زایش و تولد می‌آید. معنای ابتدایی این واژه به مفهوم گروهی انسانی بوده است که دارای یک منشاء مشترک بوده یا چنین منشأیی به آنها منسوب شده باشد. از این رو Nation در معنی آغازین خود به واژگانی چون نژاد و مردم نزدیک بوده است (برتون، ۱۳۸۰: ۲۴۳).

واژه‌ی ملت در زبان فارسی دارای معانی مختلفی است. گاهی به معنای دین و گاهی به معنای پیروی‌کنندگان دین به کار می‌رود و مترادف با واژه‌ی ملت است، گاهی نیز به معنی گروه و قوم به کار می‌رود. این واژه در زبان فارسی معادل انگلیسی (Nation) که از واژه‌ی لاتینی Nation مشتق شده است. این واژه دلالت بر مردمانی دارد که از راه ولادت با

همدیگر نسبت دارند و از یک قوم و قبیله هستند ولی این تعریف در جریان شکل‌گیری دولت-ملت‌های مدرن تغییر یافته است، زیرا حوادث تاریخی مردمانی را که از اقوام گوناگون بوده‌اند گرد هم آورده و از آن یک ملت به وجود آورده است؛ بنابراین دیگر نمی‌توان ملت را براساس مبنای نژاد و تبار شناسایی کرد، چون مللی چند نژادی و چند تباری به وجود آمده است (اشرف، ۱۳۷۲: ۸).

آنتونی اسمیت (A. Smith) نیز به منشاء قومی ملت و ناسیونالیسم عقیده دارد. او در تلاش برای حل مسأله‌ی انتخاب میان یک نظریه‌ی طبیعی با یک نظریه‌ی مدرن راجع به منشاء ملت‌ها، مفهوم (Ethnic) یا اجتماع قومی را برگزیند. او دو نوع ملت را از هم متمایز می‌کند. «ملت سرزمینی»، که مبنای خود را از مفهومی مرتبط با سرزمین می‌گیرد و از جمله مشخصات آن پای‌بندی به قوانین و نهادهای حقوقی می‌باشد و «ملت قومی»، که مبتنی بر مفروضات، راجع به اصل و نسب‌ها و دودمان مشترک است (گبیرنا، ۱۳۷۸: ۸۶).

مونترو (۱۹۸۴) در مورد هویت ملی می‌گوید که در هویت ملی مجموعه‌ی معانی و نمادهایی وجود دارد که در طول زمان، نسبت پیوسته و ثابت است و به اعضای یک گروه یا جامعه اجازه می‌دهد تا در تاریخ، سرزمین و سایر عوامل فرهنگی-اجتماعی نظیر زبان، مذهب، آداب و رسوم، سنن و نهادهای اجتماعی سهیم و مشترک باشند تا بتوانند خود را به‌عنوان یک مجموعه‌ی به‌هم پیوسته و واحد تلقی نمایند (حیدری‌فرد، ۱۳۷۸: ۲۶).

از سوی دیگر اریک هابسباوم (Erich Habsbawm) از منتقدان برجسته‌ی ناسیونالیسم و تعصب ملی، اعتقاد دارد که هویت ملی بسیاری از ملل امروزی پایه و اساس تاریخی ندارد و چند صباحی از ساختن قباله‌ی ملی برای آنان نمی‌گذرد. او ادعا می‌کند که جز کشورهای چین، کره، ویتنام، ایران و مصر که دارای هویت تاریخی و موجودیت بالنسبه دایمی و قدیمی بوده‌اند، بسیاری از ملل دیگر موجودیتی نداشته‌اند که با معیارهای نوین ملت بتوان بر آنها نام ملت نهاد (اشرف، ۱۳۷۳: ۵۲۳).

جهانی شدن

واژه‌ی جهانی‌شدن (Global) بیش از چهارصد سال قدمت دارد اما اصطلاحاتی مثل "Globalization"؛ "Globalize"؛ "Globalizing" از حدود سال ۱۹۶۰ رواج یافته (رابرتسون نقل از واترز، ۱۳۷۹: ۱۰) و اکنون از نظر سرعت و وسعت به اوج خود رسیده است. تعاریف مختلفی درخصوص جهانی‌شدن ارائه شده است که غالباً آنها را در ذیل دو دسته «پروژه‌ای» و «پروژه‌ای» تقسیم‌بندی می‌کنند.

مک‌گرو جهانی‌شدن را این‌چنین تعریف کرده است: افزایش شمار پیوندها و ارتباطات متقابلی که از دولت‌ها (و در نتیجه فراتر از جوامع) دامن می‌گستراند و نظام جدید جهانی را می‌سازد. جهانی‌شدن به فرایندی اطلاق می‌شود که از طریق آن حوادث، تصمیمات و فعالیت‌های یک بخش جهان می‌تواند نتایج مهمی را برای افراد و جوامع در بخش‌های بسیار دور کره‌ی زمین در برداشته باشد (وداد.اچ، ۱۳۷۰: ۶۰).

واترز در تعریف جهانی‌شدن می‌نویسد: «جهانی‌شدن فرایندی است که منجر به ضعیف شدن قیدها و مرزهای جغرافیایی و اجتماعی و قراردادهای فرهنگی می‌شود، به حیثی که مردم نسبت به این ضعیف شدن مرزها آگاهی بیشتری پیدا می‌کنند» (واترز، ۱۳۷۹: ۳).

عاملی صاحب‌نظر جهانی‌شدن و ارتباطات در ایران، جهانی‌شدن را نتیجه‌ی صنعت ارتباطات می‌داند؛ جهانی‌شدن به معنای مصطلح امروزی از ظهور «صنعت ارتباطات جهانی همزمان» مثل تلفن، دورنما، تلویزیون‌ها، رادیوهای جهانی و اینترنت ناشی می‌شود (عاملی، ۱۳۸۲: ۱۵۳).

کاستلز هم جهانی‌شدن را با «انقلاب تکنولوژی اطلاعات» همراه می‌داند، که منجر به ظهور «جامعه‌ی شبکه‌ای» شده است. ویژگی جامعه‌ی شبکه‌ای درهم شکستن ضرب‌آهنگ اجتماعی یا بیولوژیک است که با مفهوم چرخه‌ی زندگی ارتباط دارد (کاستلز، ۱۳۸۰: ۵۴۳).

اما گیدنز از طرفی جهانی شدن را مولود مدرنیته می‌داند و از طرفی آنرا با تغییر و دگرگونی که در معنای زمان و مکان حاصل گشته تعریف می‌کند (گیدنز، ۱۳۷۹: ۴۲). تعاریف عرضه شده از جهانی شدن تنوعی چشمگیر یافته‌اند: «فشردگی جهان»، «وابسته‌تر شدن بخش‌های مختلف جهان»، «ادغام همه‌ی جنبه‌های اقتصادی در گستره‌ای جهانی»، «پهناورتر شدن گستره‌ی تأثیرگذاری و تأثیرپذیری کنش‌های اجتماعی»، «کاهش هزینه‌های تحمیل شده توسط فضا و زمان» و از این قبیل. البته در این‌گونه تعاریف و مفهوم‌بندی‌های متنوع و متفاوت، محورها و عناصر مشترکی را هم می‌توان شناسایی کرد (Archer, 1991:1).

می‌توان نقطه‌ی مشترک تمامی این دیدگاه‌ها و برداشت‌های مختلف جهانی شدن را در کاهش تأثیر مرزهای کشورها و روبه اضمحلال رفتن آن خلاصه کرد به گونه‌ای که از این پس حکومت‌های ملی توانایی اراده‌ی حاکمیت مطلق بر سرزمین‌های تحت حاکمیت خود را از دست می‌دهند و شرکایی چند در این باره پیدا می‌کنند (سعیدی و کیا، ۱۳۸۵: ۲۱-۲۰).

بحران هویت

در دهه‌های اخیر، ویژگی وحدت بخش مفهوم هویت ملی دچار آسیب‌پذیری شده است. یکی از دلایل این امر مربوط است به مقوله‌ی «جهانی شدن»، پدیده‌ای که در دوران معاصر مطرح است. پدیده‌ی جهانی شدن باعث شکل‌گیری احساس چندپارگی و گمگشتگی در بسیاری از افراد به ویژه نسل جدید و جوان می‌شود (شولت، ۱۳۸۲: ۱۳۴).

برخی از صاحب‌نظران بر این باورند که انواع گوناگونی از بحران هویت وجود دارد. یکی از این نوع بحران‌ها با تمایزات قومی در ارتباط است و هنگامی به‌وقوع می‌پیوندد که دولتی نتواند وحدت ملی کاملاً مؤثری به‌وجود آورد و اکنون این مسأله‌ی اساسی مطرح است که چه مقدار از سنت‌ها و فرهنگ ملی را باید نگه داشت تا هویت و وحدت ملی

حفظ شود و تا چه میزان باید با تحولات همراه شد تا بتوان بخشی از دنیای جدید جامعه‌ی جهانی به حساب آمد. امروزه، یکی از مسایل اساسی نیاز به حفظ و تقویت هویت ملی و قومی و مقاومت در مقابل اضمحلال یا ضعیف شدن آن است (شمشیری و نوشادی، ۱۳۸۶: ۵۴).

شناخت چگونگی برخورد فرهنگ ایران با سایر فرهنگ‌ها در طول زمان و پی‌آمدهای آن می‌تواند در حل مسایل مربوط به برخورد فرهنگ امروزی ایران با فرهنگ غرب و یا فرهنگ‌های دیگر مؤثر باشد (بهنام و جهانگللو، ۱۳۸۲: ۳).

در صورتی که نسل حاضر آماده‌ی رویارویی با سایر فرهنگ‌ها و بروز واکنش مناسب در مقابل هجوم اطلاعات نشود، شهروندان کشور قابلیت برخورد منطقی و صحیح را با هر آنچه وارد می‌شود و با هجوم اطلاعات، ارزش‌ها، هنجارها نخواهد داشت و تبدیل به انسان‌هایی مطیع و تسلیم و منفعل خواهند شد و جامعه تاب مقاومت در مقابل بحران هویت را نخواهد داشت.

به نظر رابرتسون جهانی شدن باعث دامن زدن به دغدغه‌های انسان گردیده است و ارتباط افراد با یکدیگر و به ویژه با اجتماعات و جوامع مختلف در سطح جهان باعث بروز موقعیت‌های تنش‌آمیزی گردیده است که منبع بسیاری از مشکلات هویتی افراد است. ارتباط افراد با یکدیگر، آگاهی هریک را از ارزش‌های فرهنگی دیگری به‌طور مستقیم و غیرمستقیم افزایش می‌دهد که بر درک انسان از خود و هویت خویشتن تأثیرگذار می‌باشد. این مسایل و مشکلات و دغدغه‌ها وضعیتی را که رابرتسون «دوگانگی انسان مرکزی» می‌نامد، به‌وجود می‌آورد که از یک طرف به رابطه‌ی افراد و جوامع ملی و از طرف دیگر به رابطه‌ی «فراجامعه‌ای» میان جوامع و افراد هریک از جوامع با یکدیگر مربوط می‌گردد (رابرتسون نقل از کچویان، ۱۳۸۵: ۱۱۵-۱۱۴).

جهانی شدن معاصر از برخی جنبه‌ها، امکان وسیع‌تری برای کشف و بیان هویت است و گاهی موجب تضعیف هویت نیز شده است. روند شکل‌گیری و تداوم هویت ملی، مستلزم شناخت دقیق، خردورزی، رویکرد پژوهشگرانه، برنامه‌ریزی و تلاش‌های پیگیرانه و جدی است (شمشیری و نوشادی، ۱۳۸۶: ۵۷-۵۴).

مبانی تئوریک

تئوری رونالد رابرتسون

رابرتسون جهانی‌شدن را دو فرایند همزمان عام‌گرایی و خاص‌گرایی می‌داند. چرخه‌ی اول جهانی‌شدن را، فراگیرتر و چرخه‌ی دوم را، منعکس‌کننده‌ی جهانی‌شدن‌های متکثری تلقی کرده است که در حلقه‌های همگن جهانی با توجه به تمایلات حرفه‌ای، دینی، قومی، زبانی و حتی جنسیتی شکل می‌گیرد. به اعتقاد رابرتسون هم باید به خاص و تفاوت و هم باید به عام و انسجام توجه کامل نماییم. ما شاهد و شرکت‌کننده در یک فرایند عظیم دو وجهی هستیم که همزمان عام‌گردانیدن خاص و خاص‌گردانیدن عام است (رابرتسون، ۱۳۸۵: ۲۱۳).

با چنین نگاهی ما شاهد شکل‌گیری «جهانی‌شدن‌های بسیاری» در سطح جهان هستیم.

در اهمیت این اصل رابرتسون می‌نویسد: «موضع عام‌گرایی و خاص‌گرایی در دوره‌ی اخیر چیزی از نوع یک فرهنگ جهانی، یا در حقیقت یک محور عمده در نحوه‌ی ساختارپذیری کلیت جهان است». این نگرش دو سویه منتج به این می‌شود که فضای جهانی شدن نه تنها فرصت و مجالی است برای احیاء و عرضه‌ی فرهنگ‌های شرقی و دینی، بلکه حتی خرده فرهنگ‌های گوناگونی که در اقصاء نقاط جهان احتمال نابودی آنها می‌رفت، اکنون در سایه‌ی تکنولوژی ارتباطی توانسته‌اند پیوندهای خود را محکم‌تر و

گسترده‌تر نمایند و با تبادل فرهنگی زمینه‌های شکوفایی و خلاقیت خود را افزون‌تر سازند (همان: ۲۱۷).

براساس این تئوری، جهانی شدن فرصت و مجالی را برای فرهنگ‌ها و هویت‌های گوناگون فراهم می‌آورد که خود را در فضای باز جهانی مطرح کرده و توان بازیابی و بازتولید داشته باشند. در این فضای باز، فرهنگ‌ها و هویت‌ها به توان و پتانسیل‌های خود آگاهی پیدا کرده و در نتیجه‌ی این شناخت، از وضعیت «در خود» به سمت وضعیت «برای خود» حرکت می‌کنند. تئوری جهانی شدن گیدنز نیز به نوعی شرح و توصیف این وضعیت است؛ به اعتقاد گیدنز، جهانی شدن با دگرگون ساختن معنای «زمان» و «مکان» (گیدنز، ۱۳۷۸) و کم‌رنگ کردن مرزهای سیاسی و جغرافیایی فرصت مطرح شدن و شکوفایی را نه تنها به فرهنگ‌ها بلکه حتی به خرده فرهنگ نیز می‌دهد.

تئوری دو جهانی شدن

پارادایم دو جهانی شدن، قائل به دو نوع جهان در فضای زندگی روزمره‌ی امروز ما انسان‌هاست. جهان اول، «جهان واقعی» است. جهانی که از قبل بوده و انسان در ساخت آن هیچ نقشی نداشته و گذشتگان ما، فقط این نوع جهان را تجربه کرده‌اند. جهان دوم، «جهان مجازی» است که عمر آن به بیش از چند دهه نمی‌رسد. این جهان، نتیجه‌ی انقلاب تکنولوژی ارتباطی و اطلاعاتی و ساخته‌ی دست انسان است. «جهان اول با خصیصه‌ی جغرافیا داشتن، از نظام سیاسی مبتنی بر دولت-ملت برخوردار بودن، طبیعی-صنعتی بودن، محسوس بودن و معطوف به احساس قدیمی‌تر بودن، از جهان دوم قابل تمایز است. جهان دوم نیز با خصیصه‌هایی مثل بی‌مکانی، فرازمان بودن، صنعتی محض بودن، عدم محدودیت به قوانین مدنی متکی بر دولت-ملت‌ها، برخوردار بودن از معرفت‌شناسی تغییر شکل‌یافته‌ی پسامدرن، قابل دسترسی همزمان، روی فضا بودن و برخوردار بودن از فضاهای فرهنگی و اعتقادی و اقتصادی و سیاسی جدید، از جهان اول به صورت نسبی جدا می‌شود.

این دو جهان در بسیاری از موارد تبدیل به دوقلوهای بهم چسبیده خواهند شد که تعامل فردی و اجتماعی در قلمروهای بسیار، بستگی به تعامل‌های دو جهانی دارد و ما مواجه هستیم با دو جهانی‌شدن‌های بهم چسبیده که حذف یکی از آنها موجب زوال دیگری نیز می‌شود» (عاملی، ۱۳۸۳: ۵۵).

با این توصیف مهمترین تغییر در زندگی امروزه‌ی انسان‌ها، که آینده‌ی جهان را رقم خواهد زد، رقابتی شدن این دو جهان متفاوت با همدیگر است. ظهور جهان جدید، یعنی جهان مجازی، بسیاری از روندها و نگرش‌ها و ظرفیت‌های آینده‌ی جهان را به خود اختصاص خواهد داد.

بنابراین همان‌گونه که عاملی اشاره می‌کند به اقتضای این دو نوع جهان متفاوت از هم، دو نوع جهانی‌شدن موازی هم خواهیم داشت. اثرات دیالکتیکی این دو فضای جهانی بر زندگی انسان‌ها مهمترین دغدغه‌ی امروزه و آینده‌ی ما را شکل می‌دهد. لارنس معتقد است؛ مهمترین تغییری که فضای دو جهانی شدن به وجود آورده، تغییر در روابط انسانی و شکل‌گیری هویت‌های جدید است. در واقع، روابط چهره به چهره‌ی سنتی، در سطح وسیعی جای خود را به روابط در فضای مجازی، مثل رابطه با واسطه‌ی کامپیوتر و یا با واسطه‌ی وسایل ارتباط از راه دور و یا وسایل ارتباط جمعی داده است (به نقل از عاملی ۱۳۸۳).

نظریه‌ی برگر و لاکمن

به نظر برگر و لاکمن، هویت یکی از اجزای اصیل واقعیت ذهنی است و مانند هرگونه واقعیت ذهنی، در رابطه و دیالکتیکی با جامعه قرار دارد. هویت در اثر فرآیندهای اجتماعی تشکیل می‌شود، پس از متبلور شدن، باقی می‌ماند تغییر می‌کند یا حتی در نتیجه‌ی روابط اجتماعی از نو شکل می‌گیرد. فرآیندهای اجتماعی که هم در تشکیل هویت و هم در حفظ

هویت دخالت دارند، برحسب ساختار اجتماعی تغییر می‌یابند، به‌علاوه انسان به هویتی علاقمند است که توسط دیگران تأیید می‌شود (برگر، ۱۳۷۵).

نظریه‌ی گی‌روشه و نظریه‌ی ایزرائیل و تاجقل

به‌نظر گی‌روشه هر شخص به‌وسیله و از طریق محیط‌های مختلفی که بدان تعلق دارد یا بدان رجوع می‌نماید، هویت خود را توسعه می‌بخشد. یعنی او می‌تواند تعریفی از آنچه به عنوان شخص فردی یا اجتماعی است برای خود و دیگران ارایه نماید، زیرا آنچه که شخصیت اجتماعی نامیده می‌شود در واقع همین هویت است که برای شخص جایی در جامعه تأمین می‌کند و نوعی وحدت و انسجام به هستی و عمل او می‌بخشد (گی‌روشه، ۱۳۷۰).

نظریه‌ی ایزرائیل و تاجقل بیان می‌کند که هویت اجتماعی (ملی) افراد به وسیله‌ی گروهی که به آن تعلق دارد تعیین می‌شود و این هویت تابعی از ویژگی‌های فرهنگی آن گروه است و مبتنی بر تفسیر درون‌گروه و برون‌گروه می‌باشد (آلمال، ۱۳۷۵).

جهانی شدن، وحدت یا تکثر

آنتونی گیدنز در تعریف جهانی شدن از عنوان «مدرنیته‌ی جهانی» نام می‌برد. او بر این باور است که مدرنیته ذاتاً جهانی‌کننده است و جهانی شدن نشانگر این است که مدرنیته توانسته است خویش را درک نماید. بنابراین، جهانی شدن «بسط تجدد از جامعه‌ی ملی به جهانی» است. گیدنز مدرنیته را یک پروژه‌ی غربی می‌داند و جهانی شدن را نیز به‌عنوان بنیادی‌ترین پی‌آمد مدرنیته، نتیجه‌ی گسترش و اشاعه‌ی نهادهای غربی و ارزش‌های آن به سراسر جهان در نظر می‌گیرد (تاجیک، ۱۳۸۳: ۱۰۴).

او در رابطه با جهانی شدن به معنای غربی شدن می‌گوید: «حداقل در برآورد من، از غربی شدن، پاره‌ای جنبه‌های آن مثبت است و پاره‌ای دیگر خیلی مطلوب نیست. برای مثال اگر اصول لیبرال دموکراسی و یا توافق و مصالحه‌ی فرهنگ‌های مختلف در یک نظام

دموکراتیک را غربی حساب کنیم، من اینها را برای جهانی شدن بسیار مطلوب می‌دانم و معتقدم که کشورهای در حال توسعه باید دموکراتیک‌تر شوند و نهادهایشان را در این جهت تغییر دهند؛ اما اگر درباره‌ی مک دونالد و تأثیر فرهنگ آمریکایی و قدرت واقعی عریان کشورهای غربی صحبت می‌کنید، من باید شروط بیشتری را در ارتباط با آنها مطرح کنم». در نهایت گیدنز بیان می‌کند که: «تصور من این است که ارتباطات جهانی، دو نوع تأثیر برجای می‌گذارد، از طرفی، روکش جهان شمول (و حتی غربی) دارد و از طرف دیگر زیر آن عناصر مهمی از تکثر و تنوع یافت می‌شود» (گیدنز، ۱۳۸۴: ۱۱۶-۱۱۵).

رابرتسون نیز در فرایند جهانی شدن به رابطه‌ی فرهنگ جهانی و فرهنگ ملی و محلی توجه می‌کند و معتقد است یک نوع رابطه‌ی ویژه بین دو جریان جهان‌گرایی - منطقه‌گرایی به وجود آمده است که نقش محوری در ساخت‌بندی جهان به‌عنوان کل دارند (رابرتسون، ۱۹۹۲: ۱۰۲).

به‌نظر او این دو جریان جهانی و محلی - منطقه‌ای متناقض یکدیگر نیستند و حتی هریک در ارتباط با دیگری معنی می‌دهند (سلیمی، ۱۳۸۴: ۲۸۶).

امور جهانی در قالب ساختارها و فرهنگ‌های منطقه‌ای جای می‌گیرند و امور محلی به‌عنوان بخشی از ساخت‌بندی جهانی محسوب شده و در درون آن قرار می‌گیرند. برای مثال، کشور ژاپن که با حفظ فرهنگ ملی در عرصه‌ی جهانی نیز فعال است و یا در کشورهای چند فرهنگی که وجود فرهنگ‌های مختلف به منزله‌ی عدم تعلق به کلیت آن کشور نیست. هویت فرهنگی بین تفاوت‌های یک جامعه نیز هست، اما در عین حال عناصری از جهانی شدن را هم در درون خود جای داده و آن جامعه به ساختار جهان به‌عنوان یک کل پیوند می‌خورد (همان).

به‌نظر رابرتسون جهانی شدن در حوزه‌های مختلف، از جمله در حوزه‌ی فرهنگی موجب نوعی «واگرایی» و به‌طور همزمان، «همگرایی» شده است. در عصر جهانی شدن،

نوعی واگرایی فرهنگی در سطح ملی و نیز شکلی از همگرایی فرهنگی در سطح کلان و جهانی در حال شکل‌گیری است (حیدری، ۱۳۸۳: ۱۹۱).

یک جامعه در درون خود، بدون اینکه پای جهانی شدن در میان باشد، فرایندهای مشابهی را در جریان دارد. عمومیت یافتن فرهنگ یا شیوه‌های فرهنگی خاص یک منطقه یا محل در کل جامعه ملی، و برعکس تأثیرپذیری مناطق از فرهنگ عام ملی، فرایندی است که مکرر و مداوم در درون جوامع ملی روی داده و می‌دهد.

دلالتی می‌گوید: «چنین فرایندهایی خاص تجدد یا جوامع ملی هم نیستند، بلکه به طور اساسی ویژگی فرهنگ و پدیده‌های فرهنگی است. از آغاز تاریخ حیات اجتماعی و فرهنگی بشر، پدیده‌های فرهنگی میل به عمومیت‌یابی داشته و همزمان تحت تأثیر تعاملات فرهنگی، خاص شدگی را تجربه کرده‌اند» (کچویان، ۱۳۸۵: ۱۲۳).

بنابراین، جهانی شدن به‌عنوان فرایندی از طریق درگیر کردن فرهنگ‌ها با یکدیگر به نسبی شدن و در عین حال تعارض آنها دامن می‌زند. ولی حاصل آن جهان یکپارچه و فرهنگ واحد نیست، بلکه جهانی شدن از اعتبار انداختن عمومیت و یگپارچگی فرهنگ‌ها و نظامات اجتماعی را به دنبال دارد (همان: ۱۱۷).

مارتین آلبرو (Albrow) نیز یکی از ویژگی‌های جهانی بودن را بدون مرز شدن فرهنگ‌ها می‌داند که از قید و مرزهای دولت مدرن رها می‌شود و فرهنگ‌ها دیگر محصور در مرزهای ملی نیستند و این به معنی یکسان شدن فرهنگ‌ها و یک جور شدن آنها نیست، بلکه بر تنوع و تكثر و تفاوت‌های فرهنگی تأکید می‌کند. آلبرو در نظریه‌ی عصر جهانی خود معتقد است که امکان همسان شدن و یگانه شدن فرهنگ‌ها وجود ندارد، اما فرهنگ‌ها با رها شدن از بند و مرزهای دولتی امکان‌های جدید و متنوعی برای بیان ارزش‌های خود می‌یابند و ارزش‌های جهانی نیز شکل می‌گیرند، اما این ارزش‌ها در مقابل، نابودکننده‌ی فرهنگ‌های مختلف نیستند. ابزارهای متنوعی که در حوزه‌ی فرهنگ به وجود آمده‌اند، امکان مبادله میان فرهنگ‌ها و

بازآفرینی بسیاری از ارزش‌های آنها را فراهم می‌کنند و در عین حال زمینه‌ی شکل‌گیری ارزش‌های جهانی را نیز به وجود می‌آورند (سلیمی، ۱۳۸۴: ۳۰۲).

اما در عین حال به نظر آبرو وجود یک دولت جهانی به معنای یک سازمان اداری، دارای حاکمیت مطلق که قدرت را در اختیار داشته باشد و قانون‌گذار باشند غیرممکن است، اما وجود یک دولت جهانی امکان‌پذیر است، اگر منظور گسترش سازمان‌های غیرمتمرکز و نظام‌های جهانی باشد که بتوانند کارکردهای دولت را در عرصه‌ی جهانی تحقق بخشند (همان: ۳۰۴).

ویل کیملیکا در کتاب شهروندی چند فرهنگی مطرح می‌کند که پدیده‌ی جهانی شدن هرچند مرزهای ملی را بی‌اعتبار کرده است، اما در عوض باعث زنده شدن هویت‌های ملی و قومی کوچک گردیده است. امروزه اکثر جوامع مدرن با گروه‌های اقلیتی مواجه است که خواهان به رسمیت شناخته شدن هویت خویش هستند (کیملیکا، ۱۹۹۵: ۷۰).

بنابراین، پدیده‌ی جهانی شدن به معنای یکسانی جوامع و غالب شدن یک فرهنگ حاکم بر تمام جوامع امکان‌پذیر نیست و این امر منوط به ایجاد یک حکومت واحد بر سراسر جهان است که با توجه به شرایط فعلی جهان و جوامع، وجود آن در حال حاضر بعید به نظر می‌رسد.

تجزیه و تحلیل و نتیجه‌گیری

هویت دارای ابعاد و سطوح متنوع و متکثر بوده و به هیچ وجه ثابت نیست. هویت‌یابی پدیده‌ای اجباری است نه اختیاری و در هویت‌یابی، منابع مختلفی مانند سن، جنسیت، طبقه‌ی اجتماعی، فرهنگ، خرده فرهنگ‌ها، نژاد، قومیت، زبان، عناصر جغرافیایی و اجتماعی و... دخالت دارند. از جمله‌ی این منابع که به خاطر وسعت و عمقش تأثیری دوچندان بر شکل‌گیری و یا تغییر هویت در ابعاد مختلف آن داشته، جهانی شدن است.

جهانی شدن یکی از جدیدترین مفاهیم دنیای مدرن است که در عصر حاضر نشانگر مسیر حرکت جهان در آینده است و واکنش‌های متفاوتی در برابر آن صورت گرفته است. واقعیت عصر ما آن است که دیگر در هیچ کشوری نمی‌توان از فرهنگ و هویت اصیل و ملی، از سنت پیشین، همچون واقعیت‌هایی دست‌نخورده و تام و تمام سخن گفت، زیرا فرهنگ و سنت در رابطه با مدرنیته متحول می‌شوند. اما این تحول تنها در فرهنگ ملی و سنت پدید نمی‌آید. همچنین به همین شکل مدرنیته نیز واقعیت پیشین، یعنی تماماً غربی خود را از دست می‌دهد. به گونه‌ای که ترکیب‌های نو یک مجموعه‌ی جدیدند، مجموعه‌ای که از پیش وجود نداشته است، نه این است و نه آن؛ نه فرهنگ ملی به معنای اصیل، نه مدرنیته به معنای غربی، بلکه ترکیب هر دوی آنهاست. در این ترکیب، هم فرهنگ ملی وجود دارد و هم مدرنیته، اما هر دوی آنها در یک فضای جدید و در یک آرایش جدید شکل می‌گیرند.

در عرصه‌ی جدید جهانی، مکانیسم‌های نوین هویت شخصی ظهور پیدا کرده‌اند، که در عین حال هم زاینده‌ی نهادهای امروزی هستند و هم به آنها شکل می‌دهند. افراد ضمن ساختن و پرداختن هویت شخصی خویش، صرف‌نظر از کیفیت محلی یا موضعی اعمال، اعمال و افعال آنها، به‌طور مستقیم در ایجاد و اعتلای بعضی از تأثیرات اجتماعی جهانی نیز مشارکت دارند. در این میان مسأله این نیست که در مقابل ورود مدرنیته، فرهنگ ملی یا حتی سنت از بین می‌رود، بلکه مسأله این است که این فرهنگ و آن سنت آرایش جدیدی به خود می‌گیرند، به پدیده‌ی متفاوتی بدل می‌شوند و خود به خود و به ناگزیر وارد ترکیبی جدید با عناصر وارداتی مدرنیته می‌گردند.

با تأمل در تبیین‌های موشکافانه‌ای که در تئوری‌های مرتبط با جهانی شدن شکل گرفته‌اند شاهد چالش‌ها و فرصت‌های ایجاد شده‌ای هستیم که جهانی شدن عرضه می‌دارد. در واقع به‌جز خود تهدیدات، غفلت از فرصت‌های عرضه شده نیز می‌تواند تهدیدزا باشد.

از طرفی نبود آمادگی و دقت نظر کافی برای شناخت زوایای مختلف این پدیده، و از طرفی دیگر تأخر فرهنگی منبعث از این ضعف شناختی و فکری، می‌تواند علت‌های مستقلی باشند برای مسائل هویتی که دامنگیر جوامع گشته است.

شرایطی که جهانی‌شدن برای فرهنگ‌ها به ارمغان آورده، به قدری پیچیده، متغیر و متحول است که ثبات و انسجام ذاتی فرهنگ‌ها را به مخاطره انداخته است. چالش‌ها و فرصت‌ها چنان به هم نزدیک شده‌اند که بدون تدبیری هوشمندانه نمی‌توان در جهت تحول فرهنگی گام برداشت.

فرایند جهانی‌شدن با متحول کردن فضا و زمان و جدا کردن آنها از مکان، توانایی هویت‌سازی را در مختصات فعلی جوامع، به میزان بسیار زیادی کاهش داده است. فرهنگ نیز تحت تأثیر این فرایند، در انجام کار ویژه‌ی هویت‌سازی سنتی خود بسیار ناتوان شده و همانند مهم‌ترین منبع هویت در این‌گونه هویت‌سازی، در بحرانی جدید گرفتار آمده است. جهانی‌شدن با تقویت خاص‌گرایی فرهنگی منجر به تک‌قطبی شدن ساختارهای فرهنگی جوامع می‌شود. به بیانی دیگر فرایند جهانی‌شدن با بازسازی فضا و زمان، نفوذپذیر ساختن مرزها و گسترش چشمگیر فضای اجتماعی منابع و شرایط لازم برای هویت‌سازی و معنایابی به شیوه‌ی سنتی آنرا تا حدود زیادی از بین می‌برد. این چنین است که نوعی بحران هویت و معنا پدید می‌آید و بازسازی هویت‌گریزناپذیر می‌گردد. در بعضی از کشورهای در حال توسعه که در رده‌های پایین‌تری از لحاظ توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی- فرهنگی و سیاسی هستند بی‌شک چیرگی بر بحران صرفاً در گرو توسل به منابع و شیوه‌های سنتی هویت‌سازی است. و از سویی دیگر این جوامع با فشاری دو چندان از سوی کشورهای مرکز و صادرکننده‌ی تکنولوژی و ارتباطات مواجه هستند.

با این همه فرایند جهانی‌شدن تحولی برگشت‌ناپذیر است که نه تنها نمی‌توان شرایط پیش از مرحله‌ی متأخر جهانی‌شدن را احیاء کرد، بلکه متوقف ساختن این فرایند یا

تلاش در جهت کند کردن شتاب آن ناممکن می‌نماید و با گذشت زمان گستره و شتاب این فرایند فزونی یافته، با سرعتی بیش از پیش همراه شده، تأثیرپذیری افراد و گروه‌های مختلف از این جریان چندین برابر می‌شود و امکان برکنار ماندن از تأثیرات آن کاهش می‌یابد. به‌همین دلیل شکل‌گیری نوعی بحران هویت و معنا در مسیر همگون‌سازی و خاص‌گرایی فرهنگی نمود یافته و گریزناپذیر است. در این میان فرایند جهانی شدن با فراگیر ساختن فرهنگی خاص، عرصه را بر فرهنگ‌های دیگر تنگ کرده و به یک‌دست شدن ساختارهای فرهنگی متفاوت دامن می‌زند.

این فرهنگ رو به رشد همچنان که حامل و حامی منافع خاص است، توانایی تأمین منابع و امکانات سنتی هویت را به صورت چشمگیری کاهش داده و با تخریب زیربنای عمده‌ی فرهنگی هویت، هویت و معنا را با یک بحران جدی مواجه ساخته و بستری مناسب برای خاص‌گرایی فرهنگی ایجاد کرده است. بدین ترتیب تقابل و رویارویی زیربنایی در مبانی اصلی هویت‌سازی ناشی از جهانی شدن و هویت‌یابی سنتی به‌گونه‌ای عموم جوامع را در برمی‌گیرد.

واقعیت امر اینکه هرچند فرایند جهانی شدن روابط اجتماعی را از قید مکان مشترک که یکی از ملزومات هویت‌سازی سنتی است رها می‌سازد اما به‌صورت گسترده فضای زمان را در عرصه‌ی روابط اجتماعی گسترش می‌دهد. البته لزوماً این تحول به‌معنای درهم شکستن چارچوب‌های زندگی افراد در مکان‌های واقعی نیست، بلکه ویژگی‌های ساختاری جوامع را دگرگون می‌سازد. هرچند جهانی شدن امکان گسترش و تسلط فرهنگ جوامع مرکز را بر جوامع در حال توسعه و کمتر توسعه یافته فراهم می‌آورد اما در بین پذیرش امر فرهنگی جهانی شدن در کشورهای در حال توسعه و زوال روند هویت‌سازی در این کشورها تفاوت چشمگیری وجود دارد. می‌توان با گسترش جهانی شدن شاهد رشد و احیای فرهنگ‌های ملی و بومی در جوامع در حال توسعه بود و این مهم می‌تواند با تقویت

بنیادهای قابل انعطاف فرهنگی و تغییرات در نظام‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به عرصه‌ی ظهور برسد و به آمادگی کشورهای در حال توسعه در مواجهه با این فرایند کمک شایانی نماید تا توانایی تغییر در جریان این فرایند را به دست آورند و از تقابل این دو جریان در سطوح زیرین شاهد دنیایی متکثرتر بوده و این می‌تواند به دلیل پاسخ‌های منحصر به فرد هرکدام از جوامع به نیروهای جهانی باشد و با شکل‌گیری این تعامل پیچیده این امکان وجود دارد که ما شاهد تکثر فرهنگی در جوامع باشیم.

سخن آخر اینکه فرایند جهانی شدن تحت اختیار یک جامعه نیست، بلکه تمام جوامع در آن سهیم هستند و مسیر حرکت آن به گونه‌ایی است که حتی اینکه هدایت آن توسط یک کشور و جامعه باشد ممکن نیست؛ زیرا گسترش تکنولوژی جدید و ارتباطات و تغییرات و تحولات به گونه‌ای است که حتی این فرض که یک کشور بر همه‌ی عرصه‌ها حاکم باشد یا از فرایند جهانی شدن به عنوان پروژه یاد شود، منتفی است نیز اگر این فرایند از ابتدا تحت یک طرح شروع گردیده اکنون کنترل و هدایت آن از عهده‌ی یک کشور خارج است. پیوست کشورهای کمتر توسعه یافته و در حال توسعه به پروسه‌ی جهانی شدن به معنای «غربی شدن» و یا از دست دادن و رها کردن هرگونه هویت ملی در اساس و بنیان نیست، بلکه به معنای پذیرش آن همچون پدیده‌ای بحرانی در مسیر پر نوسان حرکت جهانی و به معنای خروج از زیست تک روانه است. باید پذیرفت که دیگر تک وجود ندارد. رسیدن به این درک ساده، خود یک تحول بزرگ در حوزه‌ی ارزش‌ها و باورها است. دوران امروز، دوران خروج از واحدهای کشوری است. بی‌شک از این به بعد اشکال جدیدتری از هویت آشکار خواهند شد که متعلق به عصر جهانی شدن هستند. مهم در این میان، حفظ سطوح مختلف هویت شهروندان در تعامل سازنده با جهان بیرون و استفاده از فرصت‌های جهانی از جمله فناوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی است نه ستیزه‌جویی و مقابله با آن.

منابع و مآخذ

۱. اچ.ایم‌ری، وداد. رسانه‌های متعامل و فناوری‌های ارتباطات برای قرن بیستم، ترجمه‌ی دکتر علی اصغر کیا، انتشارات رادیو، ۱۳۷۹.
۲. اشرف، احمد. بحران هویت ملی و قومی در ایران، ایران نامه، سال ۱۲، شماره ۳، ۲۵۰-۲۲۱، ۱۳۷۳.
۳. اشرف، احمد. هویت ایرانی، گفتگو، سال اول شماره ۷: ۲-۲۶، ۱۳۷۲.
۴. الطائی، علی. بحران هویت قومی در ایران، چاپ اول، تهران، نشر شادگان، ۱۳۷۸.
۵. آلمال، فرنگیس. بررسی عوامل مؤثر بر هویت فرهنگی دانش‌آموزان سال سوم متوسطه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبائی، دانشکده علوم اجتماعی، ۱۳۷۵.
۶. برگر، پترل و لاکمن، توماس. ساخت اجتماعی واقعیت، ترجمه‌ی فریبرز مجیدی چاپ اول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
۷. بهنام، جمشید و جهانگللو، رامین. تمدن و تجدد، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۲.
۸. تاجیک، محمدرضا. غیریت و هویت در میان ایرانیان، تهران، فرهنگ گفتمان، ۱۳۸۳.
۹. جنکینز، ریچارد. هویت اجتماعی، ترجمه‌ی تورج یار احمدی، تهران، نشر شیرازه، ۱۳۸۱.
۱۰. حیدری فرد، مریم. رابطه بین میزان هویت ملی و مذهبی و نگرش به غرب در دانش‌آموزان دختر دبیرستان‌های تهران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه مدیریت و برنامه‌ریزی، ۱۳۷۸.
۱۱. حیدری، علیرضا. «درآمدی بر جهانی شدن و نظام آموزشی کشور» مجموعه مقالات همایش جهانی شدن: فرصت‌ها و چالش‌های پیش روی نظام جمهوری اسلامی ایران، تهران، سازمان آموزش و پرورش شهر تهران، ۱۳۸۳.

۱۲. روشه، گی. جامعه‌شناسی تالکوت پارسونز، ترجمه‌ی عبدالحسین نیک گوهر، چاپ اول، تهران، نشر تبیان، ۱۳۷۶.
۱۳. سلیمی، حسین. نظریه‌های گوناگون درباره جهانی شدن، تهران، سازمان تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) چاپ اول، ۱۳۸۴.
۱۴. شمشیری، بابک و نوشادی، محمودرضا. «بررسی میزان برخورداری کتب فارسی، تاریخ و تعلیمات اجتماعی دوره‌ی راهنمایی تحصیلی از مولفه‌های هویت ملی»، فصلنامه مطالعات برنامه‌ی درسی، سال دوم، شماره ۶، ۱۳۸۶.
۱۵. شولت ین، آرت، نگاهی موشکافانه بر پدیده‌ی جهانی شدن، ترجمه‌ی مسعود کرباسیان، تهران، ۱۳۸۲.
۱۶. عاملی، سعیدرضا. دو جهانی‌شدن و جامعه‌ی جهانی اضطراب، نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۱، مهر ۱۳۸۲.
۱۷. کاستلز، مانوئل. «عصر اطلاعات، قدرت هویت»، ترجمه‌ی حسن چاوشیان، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۰.
۱۸. کچویان، حسین. نظریه‌های جهانی شدن و دین، تهران، نشر نی، ۱۳۸۵.
۱۹. کیا، علی‌اصغر و سعیدی، رحمان. نقش جهانی شدن و رسانه‌ها در هویت فرهنگی، انتشارات خجسته، ۱۳۸۵.
۲۰. گیرنا، م. مکاتب ناسیونالیسم، ترجمه‌ی امیر مسعود اجتهادی، چاپ اول، تهران، نشر وزارت امور خارجه، ۱۳۷۸.
۲۱. گیدنز، آنتونی. تجدد و تشخص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید، ترجمه‌ی ناصر موفقیان، تهران، نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
۲۲. گیدنز، آنتونی. چشم‌اندازهای جهانی، ترجمه‌ی محمدرضا جلالی پور، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۴.

۲۳. گیدنز، آنتونی. **جامعه‌شناسی**، ترجمه‌ی منوچهر صبوری، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹.
۲۴. مالکوم، واترز. **جهانی شدن**، ترجمه‌ی اسماعیل مردانی گیوی و سیاوش مریدی، تهران، سازمان مدیریت صنعتی، ۱۳۷۹.
۲۵. معین، محمد. **فرهنگ فارسی**، جلد چهار، چاپ هشتم، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۲۶. هابرماس، یورگن. **جهانی‌شدن و آینده دموکراسی - منظومه پساملی**، ترجمه‌ی پولادی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰.
27. Archer, M. **Sociology for one world: unitary and diversity**, **International Sociology**, 1991.
28. Sasaki, M. **Globalization and National Identity in Japan**. **International Journal of Japanese Sociology**, 2004.
29. Woodward, K. **Questioning Identity, Gender, Class, Ethnicity**, London, Rutledge, 2004.

